

افلاطون - مرادید آلیست

اقتباس از کتابیکه گنزاك دورینولد Gonzague de Reynold
فیلسوف معاصر سوسی اخیراً بنام «جامعه یونان» بزبان فرانسه نوشته است
ترجمه «فرهاد»

۵

بس غرض اصلی از تعلم و تمرینات جنگی برای دفاع جامعه از تجاوز دیگران نبوده است. قوت جسمانی، انضباط، اعتدال مزاج، اطاعت، فکر فداکاری، شجاعت، دلیری همه این فضائل معنویت و ارزش مخصوص بخود داشتند که ارتباطی بامقصد و منظور جنگی نداشت بلکه کسی را که واجد آنها بود مستعد حکومت بجامعه میساخت. محافظین جامعه حلقه بودند که زمامداران از بین آنها برای حکومت و فرمان روائی انتخاب میشدند از این نقطه جامعه نظامی مهیا و آماده تحول یافتن بجامعه فلسفی میشد و اصول پرگرام و تربیتی که برای این منظور بش بینی شده بود بدین قرار وشامل:

سه درجه بود: تعلیم، مکاشفه، عمل و بتول آقای دیز «تعلیم یافتن» برای اینکه بتوانند غوررسی و مکاشفه کنند. تأمل و تدقیق برای آنکه بعمل پردازند» این روش بعضی از تعلیم اگوست کونت رادر نظر انسان مجسم میکنند.

شالوده تعلیم و تربیت افراد بر روی استعداد فطری و فلسفی است. بعقیده افلاطون همه مردم وحتى حیوانات مانند سگ که مورد علاقه خاص استاد بود، بالفطره صاحب خوی فلسفی هستند و ماحصل این استعداد و غریزه فلسفی اینست که انسان طبعاً می خواهد همه چیز را بداند و بالنتیجه همه چیز را بیاموزد. تعلیم و تربیت محافظین از موسیقی آغاز میشود. غرض از موسیقی جمع ادب و هنر است که یگانه منشأش خیر و نیکوئی باشد، نه چیز دیگر. محافظ آتی که ممکن است زمامدار آتی کشور باشد، از همان بدو طفولیت باید در محیط درخشان رشد یابد. اولین عشقش باید عشق بزبانی باشد تا سرانجام به عشق و به نیکوئی و بالاخره به عشق به حقیقت منتهی شود. و این زیبایی باید در جسم بوسیله تمرین و ورزش و در روح بوسیله آهنگ و موسیقی قوام یابد.

سپس دومرید مهم و بزرگ شروع میشود که ریاضیات و علم مناظره باشد. ریاضیات فکر را بیدار می کند، به عدد و بعد آشنا می سازد و از آنجا به حقیقت وصول می یابد. ریاضیات وسیله لازم برای نیل و تکامل فلسفه است زیرا انسان را از عالم مادیات که عالم محسوسات و ظواهر است ارتقاء داده به عالم تفکرات و محفوظات که جوهر و مثال باشد سوق میدهد و

بالاخره از راه عدد است که انسان به واحد کل که ذات باری است پی می‌تواند ببرد. از اینجا تأثیراتی که فیثاغورس و اصول فیثاغورس در رشد و توسعه افکار افلاطون داشته محسوس می‌شود. ریاضیات غیر از تعالی فکری انسان را به بحث و تدقیق رغبت می‌دهد اینست که مایه اصلی و مقدمه علم مناظره است. «در دنیا علمی وجود ندارد که بیشتر از مناظره انسان را کمک کند که به جوهر و ذات هر چیز معرفت پیدا کند. روش دیالکتیک تنها روشی است که بتدریج همه فرضیات را متروک و مطرود می‌سازد تا مقارن با خرد اصل شود و نتایج صریح از آن استنباط کند» کسی که این روش را بکار می‌برد یعنی دیالکتیکسین کسی است «که به جوهر و ذات هر شیئی معرفت یافته باشد» پرواضحتست «کسی که از وصول به این درجه از موهبت عاجز است مسلماً فاقد ذکاوت و دهاء است که نه خود توانسته است چیزی درک کند و نه بدیگران بفهماند» پس اگر به جوهر نیکوئی خیر معرفت نیابند و از درک عدالت قاصر و عاجز باشد چگونه میتوان انتظار داشت که این مفاهیم جلیل را به دیگران بیاموزد و خود نیز بدان عمل کند؟ باین علت است که زمامداران باید حکیم و دانشمند و عارف به معقولات باشند. انتخاب چنین مردان بر گزیده در کمال دقت صورت می‌گیرد. پس از چند سال ورزش و موسیقی بین جوانان بهترین و با استعدادترین ایشان را برای کسب علم ریاضیات انتخاب می‌کنند ولی بدون اینکه آنها را مجبور نمایند یا از راه افراط در آموختن خسته شوند، در سن بیست سالگی در باره انتخاب آغاز میشود در این انتخاب درجه دوم در باره آنچه که از سن بلوغ آمده اند تکرار می‌کند. در سن سی سالگی انتخاب درجه سیم آغاز میشود و تا ۵ سال علم مناظره یا دیالکتیک را با آنها می‌آموزند. از سن سی و پنج سالگی تعلیم و تربیت عملی آغاز میشود و باز در سه سال طول می‌کشد و در این مدت یک چنین فرد زنده که همه قسم امتحانات انفرادی و عملی داده از قضاوت فرماندهی نظامی صاحب تجربه کامل میشود. تا اینکه در سن پنجاه سالگی زمام کار را در دست بگیرد و حکومت کننده شود. زمامداران هر يك بنوبه باشند تا انتقال خود می‌پردازند تا محل و فرصت کافی داشته باشد به مکاشفه و حکمت پردازانند.

— ۵ —

اینست خلاصه و چکیده عوالم خیالی افلاطون که در عرف عامه به اوتوپیه Utopie معروف است مخترع این لغت توماس موروس Thomss Morus است که دوستش اراسم در ۱۵۱۸ تالیف او را در بال بچاپ رساند. کلمه اوتوپیا از لغت یونانی اویینی نهوتوپوس بمعنای محل مر کب شده و مقومش اینست که در هیچ جانیست.

آباء عقیده افلاطون این بوده که واقعاً مدینه کامله اش در هیچ جا وجود خارجی نداشته و نخواهد داشت و بعبارة آخری اوتوپیه ساده بوده است؟ باید جواب داد که خود استاد پی برده بود که چنین تشکیلاتی غیر عملی است و بالا اقل با همان قواره که در فکرش پرورانده است قابل اجرا نیست و باینجهت است که در تعاقب جمهوریت کتاب قوانین را برشته تحریر در آورد ولی اگر تشکیلاتش عملی نشد، ارزش هنرمندی که آنرا بقوه فکر و تعقل پرورانده غیر قابل

انکار است خودش متوجه این نکته بوده است و می گوید: «آیا نقاش چیره دستی که بقوه الهام بهترین نمونه بدیع از صورت انسانی را که ممکن است دید بوجود آورد و همه خصوصیات آنرا در حد کمال رسم نمود، اگر نتوانست به ثبوت برساند که چنین نمونه کاملی از وجاهت وجود دارد، از نظر هنری دارای ارزشی کمتری خواهد بود؟ تصور می کنی آنچه که ما نقدتیم، اگر نتوانستیم بثبوت برسانیم که ممکن است جامعه برطبق این نمونه بوجود آورد، فاقد ارزش خواهد بود؟» در هر حال افلاطون راضی شد باینکه جامعه بوجود آورد که حتی الامکان به نمونه ایدآل آن نزدیک تر باشد. افکار متشکستی که ذکر کردیم بخاطر بیاد آوریم: تشکیلات جامعه عملی که مفاد و مفهوم کتاب نوامیس است روی این اصل است که تا حد امکان به آن افکار نزدیک شد، جوهر هر چیزی را تعبیر و تعریف کرد سپس به حقیقت هر چیز توجه داشت و جامعه که عملی شدن آن امکان پذیر باشد ساخت، اما بدون اینکه دقیقه چشم را از نمونه اصلی منفک نماید اینست روش و ماحصل فلسفه افلاطون اما حکمت اولی. یونانیها و بخصوص اهل آتن، بقول بولنس «معتاد بودند که از این قبیل ساختمان های ریاضی و حکمی بسازند» در زمان افلاطون هنوز یادگار سولن فراموش نشده بود. همه می دانستند که این شخص مامور شد جامعه روی شالوده جدید بسازد و در این ماموریت خود از هیچ اقدام اربیکال و قطعی عقب نشینی نکند. زیرا می گفته که اسپارت همه مزایای خود را مرهون عمل خلاق و اصلاحات اساسی لیگورگ است «غرض اصلی افلاطون این بود که در آن واحد هم سولن باشد و هم لیگورگ و درصدد بود که او را هم برای انجام یک چنین ماموریت بزرگی، در یک گوشه از یونان دعوت نمود.

و اما آیا باید افلاطون را پیشرو سوسیالیسم و کمونیزم دانست؟ تردیدی نیست که در کتاب جمهوریت اثری از سوسیالیسم اجتماعی و حتی اشتراک دیده میشود ولی از اینجا تا اینکه ادعا کنند افلاطون پیشقدم مرام سوسیالیسم و کمونیزم بوده است ادعای بی ماخذی است. من همین حالا کتاب ماکس بیر موسوم به «تاریخ عمومی سوسیالیسم و مبارزه های اجتماعی» ترجمه اولیویه چاپ ۱۹۳۰ را در زیر نظر دارم. این کتاب نمونه ایست از تاریخ سوسیالیسم، بنا بر این مادی و بالنتیجه منحرف از جاده حقیقت. اگر چه در اغلب جزئیات اهمیت آن غیر قابل انکار است و در بعضی اصول با حقیقت وفق دارد. کافیتست که این اصول مادی که از کارل مارکس که ماکس بیر مترجم شرح حال آنست سرچشمه گرفته با ایدالیسم که کتاب جمهوریت از آن الهام یافته است بایکدیگر مقایسه کنم تا بخوبی اصل مسلم غیر قابل تردیدی را بپذیریم که ایدالیسم افلاطون مطلقا ماوراء هر گونه شایه سوسیالیسم و کمونیزم بوده است و اصلا و ابدا بهیچگونه وجه شباهت بین این دو اصل نیست. یکی از بدیهیاتی که مخصوص افلاطون و همه یونانیهای جلیل القدر و آزاد بود همان حس تنفر از اصول اقتصادی و عکس العملی است که نسبت به «جائزه اقتصادی» داشتند. بطوریکه مدینه کامله افلاطون با جامعه اشتراکی و سوسیالیسم امروزی مطلقا در دو مدار مختلف سیر می کنند. و همانطور که پولنز اشاره کرده اگر افلاطون تشکیلات محافظین جامعه را بر اساس اشتراکی

قرار داده بعلمت این بوده است که آنها را مطلقاً از هر چه که با مادیات تماس دارد احترام دهد در صورتیکه مدار سوسیالیزم و کمونیزم درست بعکس بر روی اقتصادیات و مادیات وضع شده است. و باز اگر بخواهیم از عقیده ما کس بیرون کنیم که افلاطون معنا و باطناً در صدد بود که اصول اشتراکی را در همه یونان اشاعه دهد معلوم میشود اطلاع صحیح و روشن از کیفیت جامعه یونانی نداریم. نه افلاطون طبیعتاً و اصالتاً یکی از اشراف قدیمی یونان بود که از سرچشمه ملوک الطوائفی آب میخورد. در تنظیم کتاب جمهوریت بیشتر نظرش متوجه گذشته بود نه آتیه. میخواست گذشته را با حال مطابقت دهد و اصلاح کند و نه اینکه آنرا معدوم بسازد. بنای کارش قوام دادن به اصل و شرافت بود. ولی میخواست اولویت این طبقه را در اداره امور کشور مسلم کند و برای اینکار آنرا از هر گونه رخنه و انحطاط حفظ کند و فضائل و بادهای دوران طلائی اش معدوم و محفوظ بماند و باین منظور بود که محافظین اجتماع را که رکن رکن ممارست و تمسیت امور بودند برای احترام از هر گونه امور مادی و دستبرد اقتصادی و بهیچوجه اخیری برای مصونیت کامل، مالکیت را ملغی و اشتراک زن و فرزندان را تجویز نمود. پس در این پیشبینی نباید معتقد شد که مقصودش اشاعه مرام اشتراکی بوده بلکه اصول اشرافیت است که به منتها حد و مکان رساند. نه برای مرام طبقاتی بلکه برای منظور عالی تری. افلاطون میخواست از یک جامعه یک خانواده متحد و بزرگ و بهیچوجه دیگر یک کمونوت بسازد نه اینکه کمونیزم را برقرار بسازد.

باری ممکن نیست راجع به «جمهوریت» گفتگو کرد ولی از متمم آن که کتاب نوامیس است بسکوت بر گذار نمود. نوامیس کتابی است که در سنین بیری نوشته شده و آخرین تالیف افلاطون محسوب است. نا تمام مانده یعنی کتاب دوازدهم تمام نشده است. از تاریخ دیوژن استنباط میشود که در مرگ استاد مسوده هارا مرید و شاگردش موسوم به اوپونت جمع آوری و منتشر کرد. در قوانین بقول گرو Grou که در ۱۷۶۹ اولین ترجمه فرانسوی جمهوریت را در دو جلد بیچاپ رساند و به ژان ژاک روسو اهدا کرد با انشاء پرلماش «دیگر آن سجایای معلی و نبوغ و آن زیبایی خیره کننده که در غالب رساله ها و بخصوص جمهوریت، ذهن هر خواننده را مجذوب و مفتون خویش می کنند دیده نمیشود» بطوری که گفتم اهمیت قوانین در اینست که خواسته است جمهوریت را در قالب واقعی امکان پذیر عملی بسازد. لذا از مدینه کامله صرف نظر کرد بدون اینکه از فکرش منصرف شود. بعکس برای اینکه روزی عملی شود پرداخت باینکه جامعه ناقصی را با وضع قوانین مناسب اصلاح کند. و با وجود همه ناکامیها که بخصوص در سیراکوز محتمل شد آرزو داشت که بدین وسیله به ایدآل خود توفیق بیابد.

مشکل نوامیس هم یک مکالمه خیلی طولانی است. یک نفر آتنی و یک نفر از اهل کرت و یک نفر اسپارتی گرد هم جمع آمده می خواهند کلنی یونانی بوجود آورند و اولی که خود افلاطون باشد به وضع قوانین مناسب حال کلنی جدید می پردازد. چون غیر ممکن است که مدینه کاملی بوجود آورد و زمام امورش را به کف حکمای غیر قابل لغزش سپرد، پس زمام کشور را

به قوانین سپرد. بدون این کد Code وضع کشور بمنوال یونان آنروز غرق مخاصمات و جنگهای خانگی بود. چون صلح بزرگترین نعمتی است برای يك مملکت پس سعی کرد که صلح مویدی وضع کند و آنرا در تمام یونان توسعه دهد. چون می خواست باحقیق قضایا پیوسته در تماس باشد از راه حل قطعی و رادیکال اجتناب ورزیده خانواده را اساس اجتماع قرارداد. تربیت اطفال را به عهده والدین برگذار نمود. شعرا را از جامعه مطرود ساخت، ولی باز تربیت و تمرین نظامی را یکی از ارکان جامعه قرارداد. در عوض طبقه محافظین را بدل کرد به رعایای معمولی. زمام امور را بدست ۳۷ نفر قضات سپرد. تمشیت امور را به متخصصین و اهل فن و فلاسفه سپرد. رژیم حکومت حد وسطی است بین مشروطیت و دموکراسی. انتخابات را برقرار نمود. اما از طرف دیگر نظارت دولت را در زندگی مردم برقرار داشت بعبارة آخری اسپارتی بوجود آورد که عده از اصول و خصوصیات آن را در خود جمع داشت. زندگانی اقتصادی را وارد تاسیسات کشوری کرد ولی از تجارت و بحریه احتراز داشت. آیا يك چنین جامعه ممکن است وجود خارجی بیابد. البته یونانیها کلنی های متعددی تأسیس کردند ولی وسیله که در دست داشتند چه بود؟ قدرت مطلقه یا «تیرانی». اینجا است که انسان از اختلاف این دو کتاب غرق حیرت میشود. در جمهوریّت باشدت هر چه تمام تر بر علیه تیرانی قیام کرده و در اینجا قدرت مطلقه يك شخص را در احداث جامعه جدید تجویز نموده و لازم شمرده است. علتش اینست که افلاطون از تالیف جمهوریّت تا تحریر نوامیس سه بار به سیسیل مسافرت کرد و با شخص ظالم شقی مواجه شد و دانست که احداث کلنی جدید جز به پنجه قوی مرد خشن و مستبدی از طریق دیگری امکان پذیر نیست. افلاطون از يك نفر «مستبد روشن فکر» برای تأسیس جامعه استمداد نموده به عنوان وسیله و آلت که همیشه تشکیلات اولیه داده شد مرخص شود. اینجا است که انسان نمی تواند از قرن ۱۸ خود داری کند. من اقرار می کنم که کتاب نوامیس را دوست ندارم. افلاطونی که نوامیس را بوجود آورده از مقام جمهوریّت تنزل نموده است. انسان از با فشاری و سماجت مواف در قبولانندن افکارش خسته میشود. من او تویی مدینه کامله را براتب از اصرار و ابرام قبولانندن نوامیس ترجیح می دهم. جمهوریّت دارای ارزش بزرگی است در میدان تبعات فکری و بهمین نظر از نوامیس به روحیه و عصر ما بسیار نزدیک تر است